

اژدها‌کشی خاندان سام به روایت نقالان

دکتر محمدجعفر یاحقی*

با یاد شایسته ابوالفضل خطیبی
که قرار بود همیشه از شاهنامه بنویسد

چکیده

اژدها‌کشی در ادب پهلوانی به طور عام و در خاندان سام به طور خاص ملاک شایستگی و نیرومندی است. یکی از معروف‌ترین صحنه‌های اژدها‌کشی، داستان کشته شدن اژدها در کنار کشف‌رود به دست سام و در نتیجه، نامیده شدن کوه مجاور آن به «اژدرکوه» است که در شاهنامه و متون حماسی و نقالی آمده است. در اینجا به ذکر این داستان به نقل از شاهنامه و همچنین متن طومار جامع فرارودی اثر وارس بخارایی و نمونه مشابه آن از همین متن پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: سام، اژدها، شاهنامه، طومار جامع فرارودی.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (mgyahaghi@yahoo.co.uk)

یکی از معروف‌ترین اژدهاکشی‌های شاهنامه، روایت کشته شدن اژدها به دست سام در کنار کشف‌رود و نام‌گذاری «اژدرکوه» به این مناسبت است.

«اژدرکوه» نام کوهی افسانه‌ای است در کنار روستای برزش‌آباد واقع در شمال شرق مشهد. بنابر شاهنامه، سام، نیای خاندان رستم در زمان منوچهر اژدهایی را که برای مردم خطرات و زحمت‌های زیادی ایجاد کرده بود، در کنار کشف‌رود کشت و خونش را در رود ریخت. سام ماجرا را این‌گونه در نامه‌ای برای منوچهر گزارش می‌کند:

چنان اژدها کو ز رود کشف	برون آمد و کرد گیتی چو کف
زمین شهر تا شهر پهنای او	همان کوه تا کوه بالای او
جهان را ازو بود دل پهراس	همی داشتندی شب و روز پاس ...
شکستم سرش چون سر زنده پیل	فرو ریخت زو زهر چون آب نیل
به زخمی چنان شد که دیگر نخاست	ز مغزش زمین گشت با کوه راست
کشف‌رود پر خون و زرداب گشت	زمین جای آرامش و خواب گشت

(شاهنامه، ۲۳۲/۱-۲۳۳)

در بخش رضویه واقع در شمال شرق مشهد، نزدیک روستای «برزش‌آباد» و پاژ، زادگاه فردوسی، کوهی منفرد و دراز آهنگ در پای سلسله جبال هزار مسجد دیده می‌شود که در دامنه جنوبی آن، نوار سرخ‌رنگی به طول حدود یک فرسنگ و عرض چند صد متر کشیده شده است، به‌طوری‌که وقتی هوا صاف باشد، از دوردست‌ها قابل رؤیت است. مردمان محل ظاهراً از قدیم‌الایام این نوار سرخ‌رنگ را کالبد همان اژدهایی می‌پنداشته‌اند که سام او را در کنار کشف‌رود کشت و به‌همین جهت، کوه مجاور آن به «اژدرکوه» نام‌بردار شده است. حافظ ابرو در نیمه اول سده نهم هجری هنگام معرفی آبادی‌های تبادکان در حومه مشهد نوشته است: «اژدری که در شاهنامه ذکر می‌کنند که سام بکشت و حالا دامن کوه بر شکل اژدری افتاده سرخ می‌نماید، در قریه روستاباد [این نام در نسخه بدل کتاب «بروساباد» آمده، که ظاهراً باید: برزش‌آباد باشد] از این بلوک است» (حافظ ابرو، ۱۳۹۹: ۱۶۱/۱). در حال حاضر مردم محلی، کشنده اژدهای اژدرکوه را نه سام نریمان که حضرت علی می‌دانند (مشرق کم‌فروغ، ۱۸).

روایت کشته شدن اژدها به دست سام که در شاهنامه به اختصار تمام آمده، در متن نقالی منتسب به فرارود با شاخ‌وبرگ‌های متداول در این گونه متون آمده است. آنچه در زیر نقل می‌شود، گزارش وارس بخارایی از داستان کشته شدن اژدهای کنار کشف‌رود به دست سام نریمان است در روزگار منوچهر. طومار حاضر، که با تصحیح این جانب و دکتر هادی بیدکی هم‌اکنون در بنیاد موقوفات افشار

زیر چاپ است، یکی از مبسوط‌ترین طومارهای نقالی و و روایتی است از بحرالتواریخ وارس بخارایی، نقال و شاعر توانای سده یازدهم هجری (رک: یاحقی - بیدکی، ۱۴۰۱: ۳۰-۵).

اینک متن روایت کشته شدن اژدها به دست سام از طومار نقالی فرارودی:

«**راوی گوید** که روزی بود که جمعی از سران دادگویان آمدند؛ اما از جزیره اقسام میوه‌های شرین (شیرین) غیر مکرر پیشکش کردند. شاه منوچهر دیده خوشحال شد که این چنین میوه‌ها هرگز ندیده بود و نخورده بود. بعد از آن شاه پرسید که شما یان چه مردمید و چه دادخواهی دارید؟ گفتند: ای شاه، در دیار ما دریایی است که او را کشف‌رو (= کشف‌رود) می‌نامند. از این جانب دریا داخل ایران است. از آب آن جانب داخل هیچ ملک نیست؛ دشت و کوه است. بسیار خوش میوه است و ما مردم در آنجا باغ و میدان و کشت‌وآزراعت داریم و اژدهای عظیمی پیدا شده است. اما آن جانور گاه‌به‌آب خوردن می‌آید؛ تمامی مزرعه و باغات مایان را بر سینه مالیده گرد گرد (= خراب و نابود) می‌کند. هیچ علاجی نداریم.

سام گفت: طول و عرض او چقدر باشد؟ آنها گفتند: ما او را از دور دیدیم. تخمیناً قد او هفتصد گز و عرض او سیصد گز باشد. سام گفت: دیروز به کوه (= کوهی) گمنام اژدهایی را به تیر زدم. افتاد و با وجودی که زخم گرانی یافت، قریب بود که مرا فرو برد. به عنایت یزدان جواب آن جانور را گفتم. ای شاه، ضرب کاری است که به اژدها روبه‌رو شدن.

منوچهر گفت: در ایام من چنین بلایی پیدا شود، من در دفع او سعی نمایم و مردم بسیار ضررکار شوند، فردا پیش یزدان چه جواب می‌گویم! این گفت؛ جام شراب بر دست گرفت، گفت: دلآوری می‌خواهم که رفته جواب اژدها را گوید.

تا سه دفعه هیچ کس قد راست نکرد. دفعه چهارم سام نیکنام از روی صندلی برخاسته (= برخاسته) جام را نوش کرده متصدی شده برآمده به جنگ رفته‌نی شد. دستان گفت: ای پدر، من هم می‌روم. سام قبول نکرد؛ ممنوع نشد (ازین کار منصرف نشد). سام به خدمت شاه آمده گفت. شاه او را طلبیده منع کرد. دستان در خدمت شاه چیزی نگفت. چون سام که سواری کرد؛ بی‌طاقتی کردن گرفت. آخر زنگه شاهورانی (در شاهنامه: زنگه شاوران) گفت: ای فرزند، تو را به سیستان برم و شکارگاه خوب هست. آنجا شکار کرده می‌گردیم تا دلگیر نشوی.

اژدهاکشی در خاندان سام کار دلپذیر و سربراهی است؛ در ادامه همین داستان به اژدهاکشی کرشصت (که ظاهراً همان گرشاسب روایات حماسی است و بنا بر همین متن نیای رستم)، اشاره می‌کند که گونه دیگری است از شیوه‌های نمود پهلوانی در خاندان رستم. بخوانید:

القصة، راوی گوید که گودرز به زبان شرین (=شرین) و سخن‌های رنگین از جانب فریدون عذرآمیز زده او را در بارگاه درآورد. فریدون از جای برخاسته (=برخاسته) او را در کنار گرفت و عذرخواهی کرد و گفت: ای شهزاده، سلطانی از تو باشد؛ لیکن من از برای خون پدران چنین کارها کردم. بیا بر تخت نشین. من به صندلی می‌نشینم؛ در رکابت خدمت می‌کنم. اما کرشخت را چشم بر صندلی افتاد؛ دید که چنین زیبا و مرصع کرده‌اند؛ گفت: مرا صندلی خوش است.

الغرض، آمده بالای صندلی نشست. فریدون گذشته بالای تخت نشست. با هم مبارکباد کردند. بعد از آن فرزندان ضحاک را آوردند که یکی را «کاکو» و دیگری را «کیکو» می‌گفتند. فریدون حکم به کشتن کرد. کرشخت اوتون گرفت.

به این کردار، فریدون تاجدار حکومت می‌راند. مدتی چند از این مقدمه گذشت. مردمان کشمیر آمده عرض نمودند که ای شهریار، اژدهایی برآمده اکثر ما مردم را غارت نموده است و بسیار مردمان را فرو برده است و قریه‌ها را خراب ساخته است. آن هنگام بی‌تحاشا کرشخت رخصت طلبید؛ با همراه سپاه خود آمده در آن درّه که اژدها بود، فروز آمد؛ فراغت نموده فرمود که شراب بیارید. چند جام شراب خورده مست شده افتاد؛ به خواب مقید شد، چون (=چنانکه) نفیر خوابش طغیان کرده که برآمد.

راوی گوید که اژدها هر روز از برای طعمه می‌برآمد. امروز برآمد. بوی طعمه به مشامش وزید. بو کشیده به کنار درّه رسید؛ دید که آدمیزادی خواب کرده است. رزق فراخی دانسته یکی به قلاب نفس کشید؛ در زور اول تا به کمر فرو برد.

چون کرشخت از خواب بیدار شد، [دید] اژدها تا میان او را فرو برده است. پهلوان در شدت درآمده به یک دست از لب بالا، به یک دست از لب پایان (=پایین) آن جانور گرفته که قوت کرد. جراحر آواز برآمده دودرانیده پرتافت (= آن را دوباره کرد و دور انداخت). اما زهر اژدها به او اثر کرده بود که سیاه شده رفتن گرفت؛ به اصفهان آمد. حکما او را تربیت (=مداوا، معالجه) کردند. صحت شد؛ اما از کدخدایی (جنسیت مردی) بالکلی ماند.

راوی گوید که کرشخت از آنجا پیش سیمرغ آمد، گفت: ای مادر، مرا دوایی کن که از کدخدایی مانده‌ام. سیمرغ در تجربه یافت؛ سیصد [و] شصت گیاهی که در سیصد [و] شصت جزیره محیطه بود، صورت او را در کاغذ کشیده داد، گفت: این همه را مرکب ساز؛ بعضی را بمال و بعضی را بخور؛ صحت یابی. این گفت؛ خود به جای رفت.

القصة، کرشخت پسر خود، اوتروت را طلبید، گفت: ای فرزند، چنین مهمی پیش آمده است. باید که در جزایر بروی. او قبول کرد.

گویند که اوتروت را چنان تیغ زن گفته‌اند که عدیلی نداشت.

الغرض، کرشصت هفتصد من تیغ طیاری کرده پیش پسر رسانید. اوتروت تیغ را گرفت؛ بر میان بر بست؛ بعده سواری نموده به جزیره دیوان آمد؛ هفت شب روز به دیوان مصاف نمود؛ اکثر او را به قتل رسانید.

بعضی دیوان گریخته پیش غواص دیو آمدند. او برآمده سه روز تلاش کرد. روز چهارم اوتروت او را بر زمین افکند؛ بر سینه او نشست؛ او را نصیحت کرد. تابع شد. بعده اوتروت واقعه گیاه‌ها را گفت. غواص دیو متصلی شده آن گیاه‌ها را از جزیره‌ها پیدا کرده آورد. اوتروت دواپی‌ها را گرفته به خدمت پدر روانه شد.

او را در آمدن گذارید؛ فصلی از کرشصت شنوید.

راوی گوید که کرشصت اوتروت را به داروها فرستاده خود به شکار برآمده بود. اتفاقاً (=اتفاقاً) گذار او به دره‌ای افتاد؛ آمده در زیر درخت فروز (=فرو) آمد؛ دید چشمه‌ای مالا مال پر از شراب. کرشصت را خوش آمد؛ از آن چند جام نوش کرد. در آن مستی، روزگار عمر او به پایان رسید. از سبب زهر اژدها به همان جا بمرد.

کتابنامه

- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۹۹)، *جغرافیای حافظ ابرو، بخش خراسان*، مقدمه و تصحیح سیدعلی آل داود، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سیدی، مهدی و...، (۱۳۸۳)، *مشرق کم‌فروغ، بخش رضویۀ شهرستان مشهد، مشهد: آهنگ قلم*.
- وارس بخارایی (زیر چاپ)، *طومار جامع فرارودی*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و هادی بیدکی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- یاحقی، محمدجعفر و بیدکی، هادی، (۱۴۰۱)، «طومار جامع فرارودی: روایتی از بحرالتواریخ وارس بخارایی»، (با همکاری هادی بیدکی)، *دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، س ۱۰، ش ۴۳، فروردین و اردیبهشت، صص ۳۰-۵.